

و اشراف رفت و آمد دارد و در وزارت‌خانه‌ها و اداره‌های گوناگون دارای نفوذ است. وی برای شهربانی جاسوسی می‌کند و زمین مردم بیچاره را به زور می‌گیرد، با مقام‌های عالی‌رتبه رابطه دارد و زمینه‌ی دیدار و ارتباط وزیران و نمایندگان مجلس را فراهم می‌کند. محل دیدار حاجی آقا و ارباب رجوع، از نخست وزیر گرفته تا افراد بدنام شهر، هشتی‌خانه‌اش است. او این مکان را به دو دلیل انتخاب می‌کند: نخست مجبور نباشد از مهمان‌های خود پذیرایی کند و دودبگر آن که از آن‌جا می‌تواند «کشیک زن‌هایش را بکشد» [۲۰]. حاجی آقا که حدود نود سال از عمرش می‌گذرد در زن گرفتن نیز سابقه‌ای درخشان دارد! «از شش زن طلاق گرفته و چهار زن که سرشان را خورده بود» [۲۱]، هنوز «هفت زن دیگر در قید حیات بودند». حاجی آقا از پسر ارشد خود ناراضی بود، او را از خانه راند و از ارث محروم کرد. در برابر تصمیم گرفت از پسر کوچک‌تر، مرد زندگی بسازد. از این‌رو، تجربه‌های یک عمر زندگی خود را همواره در گوش پسرش زمزمه می‌کرد:

توی دنیا دو طبقه مردم هستند: بچاپ و چاپیده. اگر نمی‌خواهی جزو چاپیده‌ها باشی سعی کن که دیگران را بچاپی. سواد زیادی لازم نیست، آدم را دیوانه می‌کند و از زندگی عقب می‌اندازه... سعی کن پررو باشی، نگذار فراموش بشی، تا می‌توانی عرض اندام بکن... از فحش و تحقیر ترس... هر وقت از این در بیرون‌ت انداختند از در دیگر با لبخند وارد شو... پررو، وقیح و بی سواد. چون گاهی هم باید نظاهر به حقیقت کرد تا کار بهتر درست بشه. مملکت ما امروز محتاج به این جور آدم‌هاست... سعی کن با مقامات عالیه مربوط بشی. با هر کس و هر عقیده موافق باش تا بهتر بتوانی قاپشان را بدزدی. من می‌خواهم تو، مرد زندگی بار بیایی و محتاج خلق نشی. کتاب و درس و اینها دو تا پول

نمی‌ارزه. خیال کن تو سرگردنه داری زندگی می‌کند، اگر غفلت کنی تو را می‌چاپند. فقط چند تا اصطلاح خارجی، چند تا کلمه قلنبه یاد بگیر همین بس. آسوده باش. من همه این وزرا و وکلا را درس می‌دم، چیزی که مهمه باید نشان داد که دزد زبردستی هستی که به آسانی مُچت واز نمی‌شه و جزو جرگه‌آنهایی و سازش نمی‌کنی... اما عمده‌مطلب پوله. اگر توی دنیا پول داشته باشی، افتخار، شرف، ناموس و همه چیز داری. عزیز بی‌جهت می‌شوی، میهن‌پرست و باهوش هستی، تملّقت را می‌گویند و همه کار هم برات می‌کنند... آن وقت مهندس تحصیل کرده افتخار می‌کند که ماشین کارخانه تو را به کار بندازه، معمار مجیزت را می‌گه که خونوات را بسازه، شاعر میاد موس موس می‌کنه و مدحت را می‌گه، نقاشی که همه عمرش گشنگی خورده تصویرت را می‌کشه. روزنامه‌نویس، وکیل، وزیر همه نوکر تو هستند... همه این گردن‌شکسته‌ها نوکر پول هستند. می‌دانی علم و سواد چرا به درد نمی‌خوره؟ برای این که باز باید نوکر پولدارها بشی... [۲۲].

حاجی، خود به این توصیه‌ها رفتار می‌کند. هنگامی که با جوان‌ترها می‌نشیند حرف دل آنها را می‌زند و خواسته‌ها و آرزوهای آنان را باز می‌گوید. هنگام دیدار با مشروطه‌طلبان، خود را آزادی‌خواه نشان می‌دهد و از مبارزات خود در انقلاب مشروطه، داستان‌ها می‌سازد. به هنگام همنشینی با اشراف و درباری‌ها از خاطرات خوش روزهای گذشته سخن می‌راند و می‌گوید مشروطه را خارجی‌ها تحمیل کردند. حاجی بر این باور است پلیس مخفی و کاربرد زور و فشار نیز برای رام کردن مردم لازم است.

حاجی که از طرفداران جدی رضاخان پهلوی و هیتلر است از سیاست‌های جهانی نیز آگاه می‌باشد. او بر این باور است که در اصل، جنگ دوم جهانی برای

این آغاز شد که روس‌ها به دارایی وی طمع می‌ورزیدند و آلمان‌ها می‌خواستند از او حمایت کنند. از نظر حاجی، «هیتلر مسلمان شده و روی بازویش «لا اله الا الله» نوشته است». یکی از داستان‌های ساختگی حاجی برای اثبات اهمیت او چنین است:

مهاراجه دکن دعوتش کرده که پست وزارت خارجه‌اش را به او تفویض کند [۲۳].

اما من رد کردم. هنگامی که متفقین، ایران را اشغال می‌کنند حاجی آقا به اصفهان فرا می‌کند، اما پس از مدتی متوجه می‌شود که:

همه دزدها و خائن‌ها و جاسوس‌ها و جانی‌ها و همکاران حاجی که با او هم سفر بودند پیروزمندانه به تهران باز می‌گردند [۲۴].

حاجی نیز به تهران باز می‌گردد و از طرفداران حکومت جدید و از مخالفان رضاشاه می‌شود:

این قائد عظیم الشان که همه هستی مملکت را بالا کشید، جواهرات سلطنتی را دزدید و عتیقه‌ها را با خودش برد [۲۵].

همو هنگامی که رضاخان در مازندران زمین‌های مردم را غصب می‌کرد گفته بود: «ملک و دارایی من تقدیم خاک پای همایونی» و اکنون با شجاعت چنین می‌گفت:

توی آن دوره، مردم به جان و مال خودشان اطمینان نداشتند. املاک منو تو مازندران به یک یران مصالحه کردند و مجبورم کردند قباله‌اش را ببرم تقدیم خاک پای رضاخان بکنم. کسی جرأت نمی‌کرد که جیبک بزند [۲۶].

در سایه‌ی حمایت دولت جدید، حاجی نامزد نمایندگی انتخابات مجلس

می‌شود و می‌کوشد در این زمینه، شعری نیز بسراید. از شاعری جوان درخواست می‌کند شعری برای او بسراید، اما جوان از این کار خودداری می‌کند. گفتگوی حاجی آقا و شاعر جوان در این باره، یکی از درخور توجه‌ترین بخش‌های کتاب است. این گفتگو، در حقیقت، کشمکش نسل جوان سنتی و نیز جدال نیکی و بدی است. در حقیقت، شاعر خود صادق هدایت است که به نمایندگی از نسل جوان در برابر قدرتمندان واپس‌گرا و حکومت پوسیده و سرکوبگر آنان سخن می‌گوید:

حق با شماست، در این محیط پست احمق‌نوازِ سفله‌پرور و رجاله‌پسند که شما رجل برجسته آن هستید و زندگی را مطابق حرص و طمع و پستی و حماقت خودتان درست کرده‌اید و از آن حمایت می‌کنید، من در این جامعه که به فراخور زندگی امثال شما درست شده نمی‌توانم منشا اثر باشم، وجودم عاطل و باطل است... حق با شماست که به این علت فحش می‌دهید، تحقیرش می‌کنید و مخصوصاً لختش می‌کنید. اگر ملت غیرت داشت امثال شما را سربه نیست کرده بود... هفتاد سال است که مردم را گول زدی، چاپیدی، به ریششان خندیدی... گمان می‌کنی که پشت در پشت به این ننگ ادامه‌خواهی داد؟ اشتباه است. اگر تا یک نسل دیگر سرنوشت این مردم به دست شما نباشد نابود خواهند شد. اگر دور خودتان را زیر برف قایم کردیم، بر فرض که ما نشان ندهیم که حق حیات داریم، دیگران به آسانی جای ما را خواهند گرفت. آن وقت خدا حافظی حاجی آقا و بساطش... نباید هم که معنی شعر را بدانی، اگر می‌دانستی غریب بود. تو هیچ وقت در زندگی زیبایی نداشتی و ندیدی و اگر هم دیدی سرت نشده، یک چشم‌انداز زیبا هرگز تو را نگرفته، یک صورت فشنگ یا موسیقی دلنواز تو را تکان نداده و کلام موزون و فکر عامی هرگز به قلبت اثر نکرده... آسوده باش! من

دیگر حرفه شاعری را طلاق دادم. بزرگ‌ترین و عالی‌ترین شعر در زندگی

من از بین بردن تو و امثال توست [۲۷].

داستان حاجی آقا، چندان انسجام و استواری ندارد [۲۸]، بلکه مجموعه‌ای از یادداشت‌های گسترش یافته و حکایت تلخ و گزنده‌ی نابسامانی و فروپاشی اخلاقی و اجتماعی است. برای نشان دادن طرح و ساختار داستان، لازم است بخش‌هایی از آن را بیان کنیم، چرا که در حقیقت هیچ رویداد و پیرنگ اصلی در این داستان وجود ندارد. با این همه، هیچ یک از آثار صادق هدایت تا این اندازه از استهزاء و ریشخند آکنده نیست. بخش‌هایی از داستان حاجی آقا حتی بی‌علاقه‌ترین خواننده را نیز به خنده وا می‌دارد. یکی از ویژگی‌های داستان حاجی آقا آشنا شدن خواننده با شخصیت‌های گوناگون، بدون گفتگوی مستقیم نویسنده درباره‌ی آنان است، به رغم آن که فقط یک شخصیت اصلی در این داستان به چشم می‌خورد، صادق هدایت به آفرینش نام‌های متناسب روی می‌آورد: فلاخوند الدوله، سرهنگ بلندپرواز، بنده‌ی درگاه، منتخب دربار، حزقیل مشعل و بسیاری دیگر که هرگز در داستان پدیدار نمی‌شوند، اما نام آنها بیانگر شخصیت آنان است.

حاجی آقا پرخواننده‌ترین اثر صادق هدایت، به ویژه در میان عامه‌ی مردم است. اما تأیید دانشوران نکته‌سنج و خُرده‌گیر را برنیانگیخت [۲۹]. این دانشوران بر این باور بودند که حاجی آقا اثری هنری به‌شمار نمی‌آید، بلکه شخصیت حاجی آقا صرفاً یک تیپ فکاهی و بسیار مبالغه‌آمیز است. هیچ یک از این خرده‌گیری‌ها بر پایه‌ی قضاوت واقعی انتقادی استوار نشده است. چون در وهله‌ی نخست، هدف هدایت از نوشتن حاجی آقا، آفرینش اثر هنری نبود؛ هدف او همانند بیشتر نویسندگان آن سال‌ها، پدید آوردن داستانی همسو با نیاز

خواننده‌ی آن دوره و شناساندن افراد فرومایه و تبه‌کار جامعه به هموطنان خود بود. در وهله‌ی دوم، حتی اگر حاجی آقا، شخصیتی فکاهی داشته باشد با توجه به این‌که این داستان اثری تأثیرگذار است، اثر خلاق ادبی به‌شمار می‌آید. «جایی که هیچ شخصیتی نباشد چهره‌ی فکاهی نیز وجود ندارد. شخصیت فکاهی، تصویر مبالغه‌آمیز شخصیت است.<sup>۱</sup> موضوع تیپ شخصیتی در برابر فرد در حقیقت همان بحث کهن در ادبیات است: آیا تیپ داستانی باید بازتاب تصویر یک انسان معمولی با تمام ویژگی‌های رایج خود باشد و یا تصویر مبالغه‌آمیز و هنری انسان دارای تمام انگیزه‌ها و ویژگی‌های بشری، به صورت بسیار برجسته و چشمگیر است. در داستان حاجی آقا، صادق هدایت از دیدگاه دوم پیروی می‌کند. جی. لوکاس<sup>۲</sup> در این باره چنین می‌نویسد:

آن‌چه یک تیپ داستانی را از تپ‌ی دیگر متمایز می‌کند، ویژگی‌های متعارف آن نیست، همان‌طور که وجود انسانی نیز متمایزکننده نیست. این عامل متمایزکننده‌ی آن است که در تیپ شخصیتی، همه‌ی عوامل تعیین‌کننده‌ی انسانی و اجتماعی در بالاترین سطح رشد خود وجود دارد و این عوامل در بالاترین حدّ توان نهفته‌شان، امکان نمود می‌یابد و به نهایت درجه‌ی توان ممکن خود می‌رسند و اوج و حدود نهایی توان انسان‌ها و مراحل تاریخی را باز می‌نمایند.<sup>۳</sup>

با این حال می‌توان بر داستان حاجی آقا به عنوان روایتی تمثیلی انتقاد کرد:

1 . George Sampson, *The Concise Cambridge History of Literature* (1953), p. 764.

2 . G.Lukacs.

3 . *Studies in European Realism*, op. cit. p. 6.

این داستان به شکلی ساختگی، طولانی شده است و افزون بر این، پایان داستان، نقطه‌ی مقابل اوج ماجراست. از سوی دیگر، سرنوشت حاجی آقا نیز مشخص نمی‌شود. اوج واقعی داستان زمانی است که شاعر جوان، واپسین واژه‌ها را به حاجی می‌گوید:

بزرگ‌ترین و عالی‌ترین شعر در زندگی من از بین بردن تو و امثال توست  
که صدهزار نفر را محکوم به مرگ و بدبختی می‌کنید و رجز می‌خوانید.  
گورکن‌های بی‌شرف [۳۰].

خواننده ترجیح می‌دهد که داستان در همین جا پایان پذیرد.

هنگامی که کتاب حاجی آقا در سراسر ایران پخش شد، صادق هدایت در اوج محبوبیت و آوازه بود و نسل جوان، روشنفکران و به ویژه گروه‌های چپ، به او و آثارش گرایش داشتند. صادق هدایت نیز با انتشار مقاله و داستان جدید در نشریه‌های چپ‌گرا، علاقه‌ی خود را به فعالیت‌های آنان نشان می‌داد. رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس پرآوازه‌ای فرانسوی، ژان ریشار بلاش<sup>۱</sup> در هنگام بازگشت از سفر شوروی (سابق) به فرانسه، در تهران توقیفی کوتاه داشت و به کمک دوستان خود، پیامی ستایش‌آمیز برای صادق هدایت فرستاد و به او چنین نوشت:

انزوا و گوشه‌نشینی، شایسته نیست. دنیا به شما نیاز دارد.

وی دعوت‌نامه‌ای از مسکو برای صادق هدایت فرستاد تا او به شوروی مسافرت کند. هدایت مدتی را در تاشکند گذراند. پروفیسور ژولیو کوری<sup>۲</sup> با ارسال نامه‌ای به هدایت از او دعوت کرد تا در نخستین کنگره‌ی صلح در پاریس شرکت کند.

1 . Jean Richard Bloch.

2 . Joliot-Curie.

صادق هدایت که در آن زمان نمی‌توانست به خارج از کشور سفر کند، به طور غیابی، مصوِّباتِ کنگره را تأیید کرد. هدایت در پاسخ به پروفیسور کوری چنین نوشت:

[امپریالیست‌ها] کشور ما را به زندانی بزرگ مبدل ساخته‌اند، سخن گفتن و درست اندیشیدن در ایران جرم است. من از دیدگاه‌های شما در دفاع از صلح پشتیبانی می‌کنم... [۳۱].

صادق هدایت در این سال‌ها افزون بر آشنا شدن با اندیشه‌های جدید، در بسیاری از دیدگاه‌های خود بازنگری کرد. دوری گزیدن از باور به سرنوشت و تقدیر که زیربنای بسیاری از آثار صادق هدایت بود در خور توجه است. در داستان و لنگاری به این گونه عبارت‌ها برمی‌خوریم:

به همین مناسبت [کشورهای پیشرفته] قضا و قدری و گریه‌رو نشده بودند و مرده‌ها را نمی‌پرستیدند، ترقیات روز افزون علمی و صنعتی و هنری کشفیات و اختراعات محیرالعقول کردند [۳۲].

یا هنگامی که «حاجی آقا» به پسرش پند و اندرز خنده‌دار می‌دهد چنین می‌خوانیم:

باید مردم مطیع و معتقد به قضا و قدر باشند تا به اطمینان از گرده آنها کار کشید [۳۳].

دیگر آثار صادق هدایت در این سال‌ها نشان می‌دهد که او به صورت روزافزونی به مبارزی انسان دوست تبدیل شد و از کشمکش‌های طبقاتی در جامعه آگاه بود. او در حالی که می‌کوشید دشمنان مردم را به آنان بشناساند با



کوشایی و جدیت از حقوق مردم تنگدست دفاع می‌کرد. در داستان کوتاه «فردا»<sup>۱</sup> (۱۳۲۵ش.) که بی‌درنگ پس از حاجی آقا منتشر شد، وضعیت طبقه‌ی کارگر توصیف شده است. طرح کلی این داستان بر پایه‌ی رویاهای دو کارگر استوار شده است. این دو در دنیای رویا، ابعاد زندگی کارگران نقاش از جمله کشمکش‌های سیاسی، کژتابی‌ها، امیدها، نگرانی‌ها و دوستی‌هایشان را برای خواننده به تصویر درمی‌آورند. این داستان شامل دو بخش است: در بخش نخست، یکی از کارگران که مجبور است پیشه‌ی خود را رها کند و در دیاری دوردست، در پی پیشه‌ای دیگر برود، از واژه‌ها و گرفتاری‌هایش سخن می‌راند. در بخش دوم، این کارگر در اعتصابی کشته می‌شود و کارگر دیگر درباره‌ی زندگی و شخصیت دوست ناکام خود می‌اندیشد. در هر دو بخش، نگاه نگران کارگران به آینده است، در حالی که واژه‌ی «فردا» را زمزمه می‌کنند.

---

۱. ترجمه به زبان فرانسه توسط ونسان مونت (همان مأخذ).

## یادداشت‌های مترجمان

[۱] به راستی کدام نویسنده می‌توانسته است چون صادق هدایت راز نهفته و درونی سگ ولگرد گرسنه و صاحب گم کرده‌ای که از اصل خود جدا افتاده و به دنیای ناشناخته‌ای راه یافته است با چنین قلم سحرگونه و توانایی توصیف کند؟

[۲] هدایت، صادق، سگ ولگرد، ص ۱۰.

[۳] همان، صص ۱۹-۱۸.

[۴] درونمایه‌ی اصلی سگ ولگرد، هویت از دست رفته و جستجوی گم شده‌ای همراه با سرگشتگی است. هدایت پوچی و بیهودگی روزگار خود را به شکلی هنرمندانه توصیف می‌کند. روزگار این سگ، روزگار خود صادق هدایت است که در محیط بی‌رحم و ستمکار، بی‌کس و بی‌همدرد پایان یافت.

[۵] داستان کاشتانکای چخوف و سگ ولگرد هدایت تنها از یک بُعد با یکدیگر شباهت دارند و آن این است که فه‌رمان هر دو داستان، سگی است که صاحب خود را گم کرده است. «کاشتانکا» سگ دورگه‌ی مرد نجاری است که در شبی بارانی از صاحب خود جدا می‌شود و در یک سیرک برای نمایش و هنرنمایی تربیت می‌شود. پس از چندین ماه، به هنگام برگزاری نخستین نمایش، سگ به صدای پسر ارباب سابق خود که او را به اسم فرا خواند، نمایش را رها می‌کند و خود را به پسر ارباب می‌رساند. بنابراین تنها شباهت بین این دو اثر این است که فه‌رمان هر دو، سگی گمشده است. به هر روی، در مقایسه‌ی سگ ولگرد و کاشتانکا چنین به نظر می‌رسد که اثر هدایت به مراتب در جایگاه بالاتری قرار دارد (ر.ک: آربن پور، یحیی، زندگی و آثار هدایت، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۸۰، صص ۲۰۱-۲۰۰). بنابراین سخن برنلس دقیق و پذیرفته نیست.

[۶] بر اساس فهرست آثار صادق هدایت (ر.ک: پیوست، همین کتاب)، «بن بست»

داستان سوم سنگ ولگرد است و نه دوم. مجموعه‌ی داستان‌های سنگ ولگرد عبارتند از: سنگ ولگرد، دُن زوان کرج، بن‌بست، کایتا، تخت ابونصر، تجلی، تاریک‌خانه و میهن‌پرست.

[۷] هدایت، صادق، سنگ ولگرد، صص ۴۲-۴۳.

[۸] همان، ص ۵۳.

[۹] همان، ص ۴۷.

[۱۰] همان، ص ۶۳.

[۱۱] همان، صص ۶۵-۶۶.

[۱۲] «تجلی» داستان ویلن زن پیر و فرتوتی است که «از نیمچه خدایی به گرداب مذلت و ناتوانی سقوط کرده است».

[۱۳] دل‌بستگی صادق هدایت به میهن و میهن‌پرستی او در خور توجه است. در نزد او، میهن بیش از آن که کوه و دشت و جنگل و بیابان باشد، مردمی است که در آن زندگی می‌کنند: «... وطن برای شما سنگ و کلوخه، اما اول باید آدم‌هایش را نجات داد». در این داستان، نگاه ستیزگر هدایت در برابر میهن‌پرستان ریاکار و دروغین که از واژه‌های «میهن» و «منافع عالیه ملی» سوء استفاده می‌کنند کاملاً پیداست.

[۱۴] یحیی آرین‌پور (در زندگی و آثار هدایت، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۸۰، ص ۲۰۶ زیرنویس) معتقد است که «سید نصرالله ولی» (مظهر میهن‌پرستان ریاکار و دروغین) و «حکیم‌باشی پور» (وزیر معارف) در داستان «میهن‌پرست»، همان ولی الله نصر و علی اصغر حکمت هستند و «هر دو از چهره‌های شناخته شده ایران در آن زمان بودند، و هدایت، اسامی آنان را قلب و تحریف کرده است».

[۱۵] همان، ص ۱۵۲.

[۱۶] شمارگان آثار صادق هدایت در اوایل پایین بوده است. حتی بوف کور اجازه‌ی طبع از سوی خود نویسنده در اوایل نیافته بود. در اواخر شمارگان این آثار افزایش می‌یابد ولی، نویسنده باز هم از فروش کتاب‌ها چیزی عایدش نشد.

[۱۷] «آب زندگی»، نخست در پاورقی روزنامه‌ی مردم (پاییز ۱۳۲۲) منتشر شد. صادق هدایت «داستان تمثیلی آب زندگی را به قلم آورد و با بهره‌گیری از مضمون استعاره‌ی داستان ماهیت جامعه‌های سرمایه‌داری را که بر ظلم و استثمار و ریا و دروغ تکیه دارند فاش ساخت» (ر.ک: آرین‌پور، یحیی، زندگی و آثار هدایت، همان، ص ۲۰۸).

[۱۸] دکتر کاتوزیان (در صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، طرح نو، تهران، ۱۳۷۲، صص ۲۰۴-۲۰۵ این سخن دکتر کامشاد را قبول ندارد و بر این باور است که «حتی امیدواری اوایل دهه ۲۰ هم بیشتر جنبه‌ی ظاهری داشت، چرا که مشکلات و دلوپسی‌های شخصی و روانی، فلسفی هدایت کاملاً ریشه‌ای بود».

[۱۹] هدایت، صادق، حاجی آقا، امیرکبیر، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۲۴، ص ۱۶.

[۲۰] همان، ص ۵۰.

[۲۱] همان، ص ۴۹.

[۲۲] همان، صص ۵۷-۵۹.

[۲۳] همان، حاجی آقا، انتشارات جاویدان، چاپ جدید، ۱۳۵۶، ص ۴۰.

[۲۴] همان، نشر امیرکبیر، ص ۶۳.

[۲۵] همان، ص ۷۹.

[۲۶] همان، ص ۶۶.

[۲۷] همان، صص ۱۱۰-۱۰۶.

[۲۸] سخنان یحیی آرین‌پور در زندگی و آثار هدایت (انتشارت زوآر، تهران، ۱۳۸۰، ص ۲۱۱) نیز خواندنی است: «حاجی آقا از نظر سبک خفیف است... این داستان از حیث حوادثی که در آن می‌گذرد چندان غنی نیست و میدان عمل افراد آن بسیار تنگ و محدود است... در این داستان از تخیل خبری نیست».

[۲۹] برای آگاهی بیشتر درباره‌ی دیدگاه‌های منتقدان ادبی درباره‌ی حاجی آقا نگاه کنید به:

- کاتوزیان، محمد علی همایون، صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، همان، صص ۲۲۲ و ۸۵.

- میرعبدینی، حسن، صد سال داستان‌نویسی ایران، ویراست دوم، نشر چشمه، تهران، ۱۳۷۷، ج ۱ و ۲، صص ۲۱۵-۲۱۳.

- براهنی، رضا، قصه‌نویسی، نشر نو، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۲، صص ۴۸۴ و ۴۸۲.

- آل احمد، جلال، «هدایت بوف کور»، هفت مقاله، انتشارات رواق، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۷، ص ۲۵.

[۳۰] هدایت، صادق، حاجی آقا، همان، ص ۱۱۶.

دوره‌ی امیدهای طلایی / ۴۰۱

[۳۱] ر.ک: جنتی عطایی، زندگانی و آثار صادق هدایت، انتشارات مجید، تهران،

۱۳۵۷.

[۳۲] هدایت، صادق، ولنگاری، ص ۱۵۳.

[۳۳] هدایت، صادق، حاجی آقا، همان، ص ۵۸.

Reza.Golshahan.com  
www.KetabFarsi.com



## فصل ۲۲

### سال‌های پایانی زندگی صادق هدایت (۱۳۳۰-۱۳۲۶ش.)

«فردا» [۱] هیچ ارمغانی برای کارگران و برای خود هدایت به همراه نیاورد. همان‌گونه که شریف، شخصیت ناتوان و درمانده‌ی داستان «بن‌بست» پیش از آن که زندگی، بار دیگر از او روی بگرداند، «دو هفته افسون‌آمیز» داشت، سال‌های بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ ش.، سال‌های افسون‌آمیز زندگی صادق هدایت بود. در پی این سال‌ها، هدایت بار دیگر و این بار برای همیشه، در ورطه‌ی بی‌پایان اندوه و افسردگی فرو رفت. شخصیت صادق هدایت، محیط اجتماعی و جریان‌های سیاسی ایران، در این مورد مؤثر بودند.

پیرامون این گونه مسایل تاکنون به گسترده‌ی گفتگو کرده‌ایم و بارها از امیدواری‌ها و خواسته‌های نسل جوان و نیز روشنفکران سخن رانده‌ایم. اما آنچه باید افزود این است که هیچ یک از آرمان‌های آنان در آن سال‌ها، تحقق نیافت. به زودی آشکار شد که دموکراسی جدید به رغم ادعاهای واهی و چهره‌ی به ظاهر زیبای حکومت به سُخره گرفته شده است. هیچ دگرگونی و تغییری

مربوط به طبقه‌ی حاکم و حکومت استبدادی پهلوی صورت نگرفت. بنا به گفته‌ی صادق هدایت:

تنها واژه دیکتاتوری جانشین واژه‌ی دیکتاتوری شده بود.

محافل واپس‌گرا که هیچ پیوندی با توده‌ی مردم نداشتند نتوانستند تشکیلات گسترده و استواری پدید آورند. با این حال، آنان با پشتیبانی ارتش توانستند بر سمت‌های کلیدی دولتی چیرگی یابند. کرسی‌های مجلس، پست‌های وزارت‌خانه‌ها و مناصب مهم دیگر در دست طبقات بالای جامعه بود. آنان با هر گونه دگرگونی بنیادین و اساسی در ساختار اجتماعی کشور در ستیز بودند. بنا به گفته‌ی جی. لِنچزوسکی<sup>۱</sup>:

در حقیقت، نظام جدید پهلوی به اولیگارش‌ی هزار فامیل همانند بود تا دموکراسی به مفهوم غربی آن. به جز موارد اندکی، تمام کرسی‌های مجلس در اختیار زمینداران و تاجران و در خدمت جریان‌های محافظه‌کار و واپس‌گرا درآمده بود. ایران به اصلاحات اساسی نیازمند بود، اما از مجلس، انتظار اصلاحات نمی‌رفت. در چنین وضعیتی بار دیگر، جریان‌های سیاسی افراطی توانی یافتند و سبب آشفتگی و نابسامانی ایران شدند.<sup>۲</sup>

در سال ۱۳۲۶ش. پس از حوادث آندوه‌بار آذربایجان، عناصر راست‌گرا به کامیابی‌هایی دست یافتند. در نتیجه، سازمان‌های چپ‌گرا سرکوب شدند و بسیاری از مخالفان سیاسی به زندان افتادند. صادق هدایت و بسیاری از روشنفکران که شاهد این رویدادها بودند، ناامید و شگفت‌زده شدند و بار دیگر

1 . G. Lenczowski.

2 . The Middle East in World Affairs, p. 176.



برق سرنیزه دژخیمان رژیم پهلوی را به چشم دیدند، با آرمان‌های بلند خود وداع کردند و به گوشه‌ی تنهایی و انزوا پناه بردند [۲].

عصر کوتاه شادمانی به پایان رسید. صادق هدایت بین سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۰ (سال خودکشی) دو کتاب نوشت: توپ مرواری [۳] و پیام کافکا. توپ مرواری داستانی نسنجیده است همراه با بی‌اعتنایی هدایت به آنچه در ایران در حال روی دادن بود. زبان زشت و حرمت‌ستیز این داستان که تا زمان نگارش این سطور هنوز منتشر نشده است، سدی در برابر انتشار این داستان در آینده‌ی نزدیک است. بخش‌هایی از توپ مرواری بر اساس دست‌نوشته‌ی اصلاح‌نشده‌ای در ترجمه‌ی فارسی کتاب در باره‌ی صادق هدایت (صص ۱۰۷-۱۰۲) منتشر شد. اما شایسته نیست بر اساس پاره‌ای از این داستان در باره‌ی آن قضاوت کرد.

پیام کافکا، دیباچه‌ای در خور توجه بر ترجمه‌ی فارسی گروه محکومین کافکا و نیز تصویری از پوچ‌انگاری و بدبینی‌های صادق هدایت است. پیام کافکا، از نظر درونمایه و سبک، اثری استوار و سنجیده به‌شمار می‌آید که بیانگر فلسفه‌ی ناامیدی است. هدایت خود چنین می‌نویسد:

پیش از جنگ اخیر، هنوز امید مبهمی به آزادی و احترام به حقوق بشر و دادگستری وجود داشت. هنوز هواخواهان دیکتاتوری، رک‌وراست‌بردگی را به جای آزادی، بمب اتمی را به جای حقوق بشریت و بیدادگری را به جای دادگستری جا نزده بودند. هنوز توده‌های مردم به دست سیاست‌مداران و غارت‌گران تبدیل به جانور و آدم زنده به نیمه‌جان تبدیل نشده بود [۴].

در پیام کافکا، دیدگاه فلسفی صادق هدایت، بسیار هنرمندانه ترسیم شده است و او را به مثابه‌ی هنرمندی در اوج توانایی‌ها نشان می‌دهد. اما در این

دوره، ذهن هدایت درگیر مسایلی بود که از سال‌ها پیش با آنها روبرو بوده است: آیا انسانِ آرمان‌گرا و حسّاس، می‌تواند بار زندگی فانی این دنیا را بر دوش کشد، زندگی که سراسر رنج است و تنهایی. این درد هنرمندی بود که بدبینی و ناامیدی با سرشتِ او درهم آمیخته بود و هیچ چیزی او را تشکیل نمی‌داد، هدایت دیگر نمی‌توانست زندگی را تحمل کند و باید به آن پایان می‌داد.

این پایانِ زندگی هدایت بود، در حالی که دیگران را دوست داشت. صادق هدایت در فرودگاه مهرآباد، پدر و مادر سالخورده و بزرگوار خود را بدرود نگفت و این از سر کینه‌توزی نبود، چرا که شجاعتِ خدا حافظی نداشت. هدایت، شهری دور دست را برای پایانِ زندگی و مرگِ خود برگزید و تا واپسین لحظه‌ها به یاد دوستانِ خود بود - دوستانی که از درد و رنج او هیچ نمی‌دانستند. او حتی با دوستانِ خود به شوخی و مزاح وداع گفت: «دیدارتان به قیامت». وداعی هولناک، اما نشان از شور و نشاط و سرزندگی.

«بوف کور» نتوانست برقی تند آن‌چه را که از راه درون‌نگری و روانکاوی خود بر او آشکار شده بود برتابد. این شکست بود؛ اما این پایانِ وحشتناک، نباید ما را از درکِ جایگاه صادق هدایت در گنجینه‌ی ادبی ایران دور نگه دارد. صادق هدایت بیش از دیگران از نبوغ و استعداد ادبی بهره‌مند بود. نام او هرگز به فراموشی سپرده نخواهد شد.

## یادداشت‌های مترجمان

[۱] حسن میرعبادینی در صد سال داستان‌نویسی ایران (ویراست دوم، نشر چشمه، تهران، ۱۳۷۷، ج ۱ و ۲، ص ۲۱۵) معتقد است که داستان فردا از نظر به کارگیری «جریان سیال ذهن» نخستین داستان ایرانی است.

[۲] حسن میرعبادینی در صد سال داستان‌نویسی ایران، همان، ج ۱ و ۲، صص ۲۱۱-۲۱۰) به این نکته اشاره می‌کند: «در آخرین داستان‌های هدایت... دو دید همراه و متضاد مشاهده می‌شود، دو دید جدایی‌ناپذیر که مبین تناقضات روحی نویسنده و وضعیت دوره‌ی زیست اوست: پرداختن به زندگی و آرمان‌های مردم و درگیری با نومیدی‌ها و دلهره‌های خویش».

[۳] بحیی آرین‌پور در زندگی و آثار هدایت، نشر زوآرا، تهران، ۱۳۸۰، صص ۲۲۶) درباره‌ی سرنوشت توپ مرواری چنین می‌نویسد: «... هنگامی که دکتر شهید نورانی در مأموریت پاریس بود، هدایت نسخه‌ی کامل و تجدید نظر شده‌ی این کتاب را به توسط دکتر خانلری نزد او فرستاد که در صورت امکان آن را مانند افسانه‌ی آفرینش در پاریس به چاپ برساند... او تذکر داد که «باید بدون اسم نویسنده چاپ شود»... اما به علت بیماری درمان‌ناپذیر شهید نورانی، توفیق چاپ آن حاصل نشد و پس از مرگ او که همزمان با خودکشی هدایت اتفاق افتاد، دستنوشته‌ی آن به اختیار همسر او درآمد و هر چه بود به دست بازماندگان هدایت نرسید... اما هدایت نسخه‌ی دیگری از آن کتاب را... چند روز پیش از خودکشی به امانت نزد ابوالقاسم انجوی شیرازی فرستاده بود...».

توپ مرواری، شدیدترین و نومیدانه‌ترین طنز هدایت و احتمالاً آخرین اثر اوست که در آخرین دوران پختگی و بلوغ فکری وی نوشته شده است.

[۴] کافکا، فرانسن، گروه محکومین، ترجمه‌ی حسن قائمیان، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۷،

Reza.Golshah.com  
www.KetabFarsi.com

## پیوست

### فهرست آثار صادق هدایت

موارد دارای \* در مجموعه نوشته‌های پراکنده صادق هدایت (تهران، ۱۳۳۴ ش، ۶۴۵ صفحه) منتشر شده است.

#### ۱. داستان

۱۳۰۹ ش. زنده به گور، تهران، ۸۰ صفحه، شامل ۸ داستان کوتاه:

- ۱- «زنده به گور»
- ۲- «حاجی مراد»
- ۳- «اسیر فرانسوی»
- ۴- «داوود گوزبشت»
- ۵- «مادلین»
- ۶- «آتش پرست»
- ۷- «آبجی خانم»
- ۸- «مرد خورها»

در چاپ دوم مجموعه‌ی زنده به گور و آب زندگی (تهران، ۱۳۳۱ ش، ۱۳۱ صفحه) نیز آمده است.

\* ۱۳۱۰ ش. سایه مغول، تهران، ۱۴ صفحه

چاپ نخست در مجموعه‌ی را شامل ۳ داستان با عنوان انیران که دو داستان دیگر از این

مجموعه نوشته‌ی بزرگ علوی و ش. پرتو است. چاپ دوم در نوشته‌های پراکنده، صص ۱۱۸-۱۰۲.

۱۳۱۱ ش. سه قطره خون، تهران، ۱۰۲ صفحه، شامل ۱۱ داستان کوتاه:

۱- «سه قطره خون»

۲- «گردباد»

۳- «دانش آکل»

۴- «آینه شکسته»

۵- «طلب آمرزش»

۶- «لاله»

۷- «صورتک‌ها»

۸- «چنگال»

۹- «مردی که نفس را گشت»

۱۰- «محلل»

۱۱- «گجسته دژ»

چاپ سوم، تهران، ۱۳۳۳ ش.، ۱۸۱ صفحه

۱۳۱۲ ش. سایه روشن، تهران، ۱۵۵ صفحه، شامل ۷ داستان کوتاه:

۱- «س. گ. ل. ل.»

۲- «زنی که مردش را گم کرد»

۳- «عروسک پشت پرده»

۴- «افرنگیان»

۵- «شب‌های ورامین»

۶- «آخرین لبخند»

۷- «پدران آدم»

چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۱ ش.، ۱۷۹ صفحه

۱۳۱۲ ش. علوّه خانم، تهران، ۶۶ صفحه

چاپ دوم همراه با ولننگاری، تهران، ۱۳۳۳ ش.، صص ۴۹-۱

۱۳۱۲ ش. و غ و غ ساهاب، تهران، ۱۹۰ صفحه

مجموعه‌ای شامل ۳۵ قصیه که با همکاری مسعود فرزاد نوشته شده است. چاپ دوم،

تهران، ۱۳۴۴، ۱۸۳ صفحه.

۱۳۱۵ ش. بوف کور، بمبئی، ۱۴۴ صفحه. چاپ نخست در شمارگانی اندک به صورت پلی‌کیپی منتشر شد؛ چاپ دوم به صورت پاورقی در روزنامه‌ی «ایران» (۱۳۲۰ ش.)؛ چاپ سوم، تهران، ۱۳۲۰، ۶۰ صفحه؛ چاپ چهارم، تهران، ۱۳۳۱، ۱۲۸ صفحه.

۱۳۲۱ ش. سنگ و لگرد، تهران، ۱۸۰ صفحه، شامل ۸ داستان کوتاه:

- ۱- «سنگ و لگرد»
- ۲- «دُن زوان کرج»
- ۳- «بن بست»
- ۴- «کاتیا»
- ۵- «نخست ابونصر»
- ۶- «نجلی»
- ۷- «تاریک‌خانه»
- ۸- «میهن پرست»

چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۰ ش.؛ چاپ سوم، تهران، ۱۳۳۲ ش.، ۱۷۰ صفحه.

۱۳۲۳ ش. ولنگاری، تهران، ۷۵ صفحه، شامل شش قطبیه:

- ۱- «مرغ روح»
- ۲- «زیر بنه»
- ۳- «فرهنگ فرهنگستان»
- ۴- «دست بر قضا»
- ۵- «خر دجال»
- ۶- «نمک ترکی»

چاپ دوم همراه با علوئه خانم، تهران، ۱۳۳۳ ش.، صص ۱۶۳-۵۲.

\* ۱۳۲۳ ش. آب زندگی، تهران، ۱۹ صفحه، چاپ نخست به صورت پاورقی در روزنامه‌ی «مردم» منتشر شد. چاپ دوم در مجموعه‌ی زنده‌به‌گور، تهران، ۱۳۳۱ ش.، صفحات ۱۳۱-۱۰۳ و چاپ سوم، نوشته‌های پراکنده، صفحات ۲۴۸-۲۲۰.

۱۳۲۴ ش. حاجی آقا، تهران، ۱۰۵ صفحه؛ چاپ دوم، تهران، ۱۳۲۰ ش.

۱۴۳ صفحه

۱۳۲۵ش. «فردا»، تهران، ۱۰ صفحه، نخست در ماهنامه‌ی «پیام نو» (خرداد - تیر ۱۳۲۵ش.) منتشر شد. چاپ دوم همراه با «بن بست» (با ترجمه‌ی فرانسوی هر دو داستان توسط ونسان مونتلی) در نشریه‌ی مؤسسه‌ی ایران و فرانسه به چاپ رسید، تهران، ۱۳۳۱، صص ۴۰-۲۵؛ چاپ سوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۲۰۶-۱۸۸.

توپ مرواری، عدم انتشار، نگارش در ۱۳۲۶ش.

### II. نمایشنامه

۱۳۰۹ش. پروین دختر ساسان، تهران، ۴۸ صفحه، نمایشنامه‌ای تاریخی در سه پرده؛ چاپ دوم، همراه با چند داستان، تهران، ۱۳۳۳ش، صص ۵۵-۹.

۱۳۱۲ش. مازیار، تهران، ۵۷ صفحه، نمایشنامه‌ای تاریخی در سه پرده؛ با همکاری مجتبی مینوی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۳، ۱۴۰ صفحه.

۱۳۲۵ش. افسانه آفرینش، پاریس (Adrien Maisonneuve)، ۳۲ صفحه، طنزی برای خیمه شب بازی در سه پرده.

### III. سفرنامه

۱۳۱۱ش. اصفهان نصف جهان، تهران، ۵۱ صفحه؛ چاپ دوم، مجموعه‌ی پروین دختر ساسان، صص ۱۱۸-۵۷.

روی جاده نوناک، عدم انتشار، نگارش در ۱۳۱۴ش.

### IV. پژوهش‌ها، نقدها و مجموعه‌ها

\* ۱۳۰۲ش. رباعیات حکیم عمر خیام، تهران، ۹۷ صفحه، چاپ جدیدی از رباعیات خیام همراه با توضیحات؛ چاپ دوم (تنها با دیباچه)، نوشته‌های پراکنده، صص ۲۶۱-۲۵۲.

\* ۱۳۰۳ش. انسان و حیوان، تهران، ۸۵ صفحه، چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۲۹۰-۲۶۴.

\* ۱۳۰۵ش. «مرگ»، برلین (ایران شهر)، دو صفحه؛ چاپ دوم، مجموعه‌های دختر



پروین ساسان، صص ۱۲۲-۱۲۰؛ چاپ سوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۲۹۲-۲۹۳.

۱۳۰۶ش. فواید گیاهخواری، برلین (ایران‌شهر)، ۸۰ صفحه؛ چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۶، ۱۰۶ صفحه.

\* ۱۳۱۰ش. «حکایت با نتیجه»، تهران (مجله افسانه، شماره‌ی ۳۱)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۵۴-۵۵.

۱۳۱۳ش. ترانه‌های خیام، تهران، ۱۱۶ صفحه؛ چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۴ش، ۱۱۱ صفحه.

\* ۱۳۱۹ش. «جایکوفسکی»، تهران (مجله‌ی موسیقی، شماره‌ی ۳)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۳۶۶-۳۷۲.

\* ۱۳۱۹ش. «در پیرامون لغت فرس اسدی»، تهران (مجله‌ی موسیقی، شماره‌ی ۸)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۳۷۴-۳۸۰.

\* ۱۳۱۹ش. «شیره نوبین در تحقیق ادبی»، تهران (مجله‌ی موسیقی، شماره‌ی ۱۱-۱۲)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۳۷۴-۳۸۰.

\* ۱۳۲۰ش. «داستان ناز»، تهران (مجله‌ی موسیقی، شماره‌ی ۲)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۳۹۴-۴۰۱.

\* ۱۳۲۰ش. «شیره نوبین در شعر فارسی»، تهران (مجله‌ی موسیقی، شماره‌ی ۳)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۴۰۴-۴۰۹.

۱۳۲۳ش. «نگاهی به فیلم ملا نصرالدین»، تهران (مجله پیام نو، شماره‌ی ۱).

۱۳۲۳ش. نقدی بر ترجمه فارسی «بازرس حکومتی» نوشته‌های گوگول (مجله‌ی پیام نو، شماره‌ی ۱).

\* ۱۳۲۴ش. «چند نکته درباره‌ی ویس و رامین» تهران (پیام نو، شماره‌های ۹-۱۰)؛

چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۴۸۶-۵۲۳.

۱۳۲۷ش. پیام کافکا، مقدمه‌ای بر ترجمه‌ی فارسی کتاب گروه محکومین اثر کافکا ترجمه‌ی حسن قائمیان، صص ۴۸-۵.

البعثة الاسلامیه الی البلاد الافرنجیه، بدون تاریخ و انتشار نیافته [نسخه‌ی ماشین شده متعلق به کتابخانه مجتبی مینوی، با سه تابلو نقاشی از صادق هدایت].

### ۷. پژوهش‌هایی در فولکلوریک (فرهنگ عامیانه)

\* ۱۳۱۰ش. اوسانه، تهران (آرین کورده)، ۳۶ صفحه، مجموعه‌ی ترانه‌های عامیانه؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۳۲۷-۲۹۶.

۱۳۱۲ش. نیرنگستان (فرهنگ عامیانه فارسی)، تهران، ۱۶۴ صفحه؛ چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۴ش، ۲۰۲ صفحه.

\* ۱۳۱۸ش. «ترانه‌های عامیانه»، تهران (مجله‌ی موسیقی، شماره‌های ۶-۷)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۳۶۴-۳۴۴.

\* ۱۳۱۸ش. «متل‌های عامیانه»، تهران (مجله‌ی موسیقی، شماره‌ی ۸)، همراه با دیباچه و دو نمونه از حکایت‌های ایرانی (آقا موشه، سنگول و منگول)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۱۳۰-۱۲۷.

\* ۱۳۱۹ش. «لچک کوچولوی قرمز»، تهران (مجله‌ی موسیقی، شماره‌ی ۲)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۱۳۰-۱۲۷.

۱۳۲۰ش. «سنگ صبور»، تهران (مجله‌ی موسیقی، شماره‌های ۶-۷)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۱۳۸-۱۳۱.

\* ۱۳۲۳ش. «فولکور یا فرهنگ نوده»، تهران (مجله‌ی سخن، شماره‌های ۳-۶)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۴۸۳-۴۴۸.

«طاس چل کلید»، بدون تاریخ و منتشر نشده.

VI. پژوهش‌ها در متن‌های پهلوی

- ۱۳۱۸ ش. کارنامه اردشیر بابکان، تهران (مجله‌ی موسیقی)، ۳۶ صفحه؛ چاپ دوم، همراه با زند و هومن یسن، تهران، ۱۳۳۲ ش. صص ۲۱۲-۱۶۱.
- \* ۱۳۱۸ ش. گجسته ابالیس، تهران، ۱۲ صفحه؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۴۲-۳۳۰.
- \* ۱۳۲۱ ش. شهرستان‌های ایران، تهران (مجله‌ی مهر، شماره‌های ۱-۳)؛ چاپ دوم، بمبئی؛ چاپ سوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۴۲۳-۴۱۲.
- \* ۱۳۲۲ ش. گزارش گمان شکن، تهران، ۹۷ صفحه.
- ۱۳۲۳ ش. یادگار جاماسپ، تهران (مجله‌ی سخن، شماره‌های ۳-۵)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۳۴۵-۳۳۶.
- ۱۳۲۳ ش. زند و هومن یسن، تهران، ۱۲۸ صفحه؛ چاپ دوم، همراه با کارنامه اردشیر بابکان، تهران، ۱۳۳۲، صص ۱۵۹-۱۵۸.
- ۱۳۲۴ ش. آمدن شاه بهرام و رجاوند، تهران (مجله‌ی سخن، شماره‌ی ۷).
- \* ۱۳۲۴ ش. «خط پهلوی و الفبای صوتی»، تهران (مجله‌ی سخن، شماره‌های ۸-۹)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۵۴۱-۵۲۶.
- \* ۱۳۲۵ ش. «هنر سامانی در غرفه‌ی مدال‌ها»، تهران (مجله‌ی سخن، شماره‌ی ۵)، ترجمه‌ی مقاله‌ای نوشته‌ی J. Morgenstern، چاپ در *Esthetiques d'orient et d'occident* (Paris, 1937 p.112)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۵۴۸-۵۴۴.

VII. ترجمه‌ها از زبان فرانسه

- \* ۱۳۱۰ ش. «کور و برادرانش»، نوشته‌ی آرتور شنیتزلی (Arthur Schnitzler)، تهران، (مجله‌ی افسانه، شماره‌های ۴-۵)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۱۰۰-۵۸.
- \* ۱۳۱۰ ش. «کلاغ پیر»، نوشته‌ی الکساندر لانگ (Alexander Lange)، تهران،

- (مجله‌ی افسانه، شماره‌ی ۱۱)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۱۷-۲۳.
- \* ۱۳۱۰ش. «تمشک تیغ دار» نوشته‌ی آنتوان چخوف، تهران (مجله‌ی افسانه، شماره‌ی ۲۳)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۲۶-۴۳.
- \* ۱۳۱۰ش. «مرداب حبشه»، نوشته‌ی گستون چرو (Gaston Cherav)، تهران (مجله‌ی افسانه، شماره‌ی ۲۸)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۴۸-۵۱.
- \* ۱۳۲۲ش. «جلوی قانون»، نوشته‌ی فرانتس کافکا، تهران (مجله‌ی سخن، شماره‌های ۱۱-۱۲)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۱۴۰-۱۴۱.
- \* ۱۳۲۲ش. مسخ، نوشته‌های فرانتس کافکا، تهران (مجله‌ی سخن، شماره‌های ۱-۹)؛ چاپ دوم، همراه با چند داستان دیگر کافکا، تهران، ۱۳۲۹ش.
- \* ۱۳۲۳ش. «اوراشیما» (یک افسانه‌ی ژاپنی)، تهران (مجله‌ی سخن، شماره‌ی ۱)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۲۵۰-۲۵۶.
- \* ۱۳۲۴ش. «شغال و عرب» نوشته‌ی فرانتس کافکا، تهران (مجله‌ی سخن، شماره‌ی ۵)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۱۴۴-۱۵۰.
- \* ۱۳۲۴ش. «دیوار» نوشته‌ی ژان پل سارتر، تهران (مجله‌ی سخن، شماره‌ی ۱۱-۱۲)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۱۵۲-۱۸۵.
- \* ۱۳۲۵ش. «قصه‌ کدو» نوشته‌ی رژه لسکو (داستانی کردی، ترجمه از *Texts Kurdes*، ج ۱، ص ۳)، تهران (مجله‌ی سخن، شماره‌ی ۴)؛ چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۲۰۸-۲۱۸.

\* ۱۳۲۵ش. «گراکوس شکارچی»، نوشته‌ی فرانتس کافکا، تهران (مجله‌ی سخن، شماره‌ی ۱)؛ چاپ دوم، چاپ همراه با مسخ، تهران، ۱۳۲۹ش.

#### VIII. آثار به زبان فرانسه

\* ۱۳۰۵ش. «Le Magic en Perse» (جادوگری در ایران)، پاریس (Le voile)

(d'Isis, no.79، چاپ دوم، نوشته‌های پراکنده، صص ۶۴۰-۶۲۵) بخشی از ترجمه‌ی فارسی این پژوهش در ماهنامه‌ی جهان نو، شماره‌ی ۱، سال دوم منتشر شده است).

\* ۱۳۲۴ش. «Sampingue»، تهران؛ چاپ دوم، همراه با ترجمه‌ی فارسی، مجموعه‌ی پروین دختر ساسان، صص ۱۴۸-۱۲۳؛ چاپ سوم، همراه با ترجمه‌ی فارسی، نوشته‌های پراکنده، صص ۵۷۸-۵۵۲.

\* ۱۳۲۴ش. «Lunatique» (هوس باز)، تهران؛ چاپ دوم، همراه با ترجمه‌ی فارسی، مجموعه‌ی پروین دختر ساسان، صص ۱۸۳-۱۴۹؛ چاپ سوم، همراه با ترجمه‌ی فارسی، نوشته‌های پراکنده، صص ۶۲۵-۵۸۰.

